

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز راجع به حدیث لا ضرر رسیدیم به حدیث ابو سعید خدری عرض کردیم این حدیث ابو سعید خدری حدیث مستقلى نیست همان حدیثی است که ما سابقا به عنوان کتاب موطع نقل کردیم در موطع مالک این حدیث منقطع است رسول الله نیست آن راوی اخیر که یحیی بن ابراهیم باشد درک نکرده است. لکن همین حدیث را همین با همین سند یک نفر معاصر مالک نسبت داده شده است که از همان سند عن ابی سعید خدری نقل کرده است. عرض کردیم عبد العزیز در آوردی از بزرگان اهل مدینه است در پیش اهل سنت مقام بالایی دارد عبد العزیز. تصادفا از امام صادق هم روایت دارد. در روایت ما هم هست. عبد العزیز در روایت ما هم هست. اهل فارس، داراب آنجاها بوده است. ایشان عن ابی سعید خدری عن النبی قال لا ضرر و لا ضرار. این یک فقره کلامی که در کلام عبد العزیز زیادی آمده است. من ضرر ضره الله، یکی دیگری تکه دوم هم دارد. من ضرر ضره الله که در عبارت موطع مالک لا اقل نبود. حالا اگر البته این من ضرر نوشته شده است. من ضارّ هم نوشته شده است. صحیحش باید ضارّ باشد. انشاء الله در بحث لغت توضیحاتش را می گوئیم. امروز حال نداریم این کارها را بکنیم. من ضرر ضره الله. من ضار ضره الله یا ضاره الله. این درست تر است. این قطعه دومش است خود این حدیث من ضرر ضره الله را هم جداگانه عده ای به عنوان دلیل لا ضرر گرفته اند. مثل کسی که مکر کند مکر الله یعنی هر کسی که به مسلمان ها ضرری برساند خدا هم آن ضرر را به خودش می دهد. البته کرارا و مرارا و تکرارا عرض شد که در آن خط قدیم که تقریبا می شود گفت تا حدود سال های سیصد چون معروف است که سیصد و هفده این ابن مغله کاتب خط نسخ را چون خطی که متعارف بود در آن زمان خط کوفی بود البته خط کوفی بعد شهرت پیدا کرد و الا اصلش خط سریانی بود و خط سریانی خط مقدس بود. کتب مقدس را با آن می نوشتند. و چون هم یهود هم نصارا مدتی در حیره جا باز کرده بودند حالا شرحی دارد که جایش اینجا نیست. بعضی از تقریبا پادشاهان و امرای این منطقه، منطقه حیره، نجف تقریبا. چون حیره با نجف هنوز البته فاصله دارد حدود مثلا هجده کیلومتر. منطقه حیره اینها به مکه آمدند و این خط را به عنوان خط حیری که در حقیقت آن هم خط سریانی است به اهل مکه یاد دادند که تقریبا مصادف با نزول وحی است. چون خطی که در مکه بود که احتمالا معلقات سبع و اینها را با آن نوشته باشند یک خطی بود که از یمن آمده بود به نام خط مسند. خود مکه حالت فرهنگی نداشت. مدینه هم نداشت. مدینه فرهنگی اش عبری ها بود یعنی یهودی ها که به آنها اهل کتاب می گفتند. مکه نداشت چون مکه ای ها اهل سفر و تجارت بودند شام و یمن یک خطی است به نام خط مسند الآن هم هست نوشتاری هم هست حروف

هجایش هم چاپ کرده اند. حروف هجای خط مسند. به آن خط مسند اینها نوشته می شد. اینکه آمد به خط حیری یا سریانی نوشتند بعدها چون حیره که خراب شد کوفه را ساختند. از سال هفده که دیگر بنا شد کوفه ساخته شود چون فاصله ای ندارد مثلا آن زمان بیست و هفت هشت کیلومتر. بیست و شش کیلومتر. با حیره خانه های حیره که شهر قدیمی و باستانی بود خراب می کردند می آمدند برای ساختن کوفه. یواش یواش اینها شد خط کوفی. و الا خط کوفی در حقیقت همان خط حیری است. آن وقت در این خط محدودیت هایی داشت من جمله نقطه نداشت اعراب نداشت خیلی حالا وارد بحث خطش نشویم. یکی هم الف متوسط هم غالبا نمی نوشتند. نه غالبا یعنی دائما. مثلا وقتی می خواستند ضار را بنویسند ضر می نوشتند. نقطه هم که نبود مثلا اگر گاهی حیشم می نوشتند الان بعضی از اسم ها تقریبا حیشم و هاشم و هشام و هیشم تقریبا شبیه هم نوشته می شد. تقریبا چون نقطه هم که نبود. هشام با هاشم یکی بود. چون الفش یا این طرف بود یا آن طرف بود. این سرّیک مقدار اشتباهات تاریخی هم دیگر بعد خطی در عراق بود متعارف شد به نام خط نبطی. این خط عمومی بود. این هم خیلی خط سلام الله علیه نبود. از ترکیب این دو تا با ذوقی که ابن مغله که هم خطاط بسیار قوی است البته در سیاست هم وارد شد بعدش هم کشته شد. این خط نسخ را ابداع کرد. که بعد تدریجا نوشته ها تبدیل به خط نسخ شد. آن وقت این ضرّه ممکن است در اصل ضارّه بوده است. به لحاظ کتابت یکی است. من ضرّ ضرّه الله و من شقّ شقه الله علیه. این شقه هم دو سه جور قرائت شده است. شقه قرائت شده است. شاق الله هم قرائت شده است. و من شاقه. شاق الله علیه. شقق هم قرائت شده است. من شقق شقق الله علیه. این حدیث ابو سعید خدری در این متن سه قطعه است. یکی لا ضرر است یکی من ضرّ است یکی من شق است. البته کلمه شق هم باز گیر کرده ند یا شاق گفته اند یا ممکن است به معنای شکاف چون خود شکاف یعنی جدایی کردن شکاف دادن. به معنای این باشد. مثلا کسی که بیاید مثلا بین زن و شوهر را به هم بزند. خدا هم بین او و زندگی اش را به هم می زند. کسی بیاید مثلا یک شکافی ایجاد کند بین افراد بین یک عشیره ای بین دو تا برادر بین یک فامیلی، همان را هم خدا به او بر می گرداند. دقت می کنید من شق را این جور هم معنا کرده اند و به معنای مشقّت هم معنا کرده اند. یعنی کسی که برای دیگران کار سخت انجام دهد خدا این سختی را به او بر می گرداند. کسی که ایجاد ضرر کند خدا ضرر را به او بر می گرداند. مثل مکر. و مکروا مکر الله، اگر کسی ایجاد مشقت برای دیگران کرد خدا این مشقت را به او بر می گرداند. شقق الله علیه یا شاقه الله علیه. یا شق الله علیه.

سؤال: سختگیری نمی شود

پاسخ: همان مشقت دیگر سخت گیری. ایجاد سختی برای دیگران. این هم راجع به این حدیث. این حدیث ابو سعید خدری عرض کردم در این متن سه تکه دارد. و در آن متنی که مالک نقل کرده است حالا شاید مالک بقیه اش را نقل نکرده است. یکیش را نقل کرده است.

لا ضرر ولا ضرار. آن وقت جناب بخاری مثلاً هیچ کدامش را قبول نکرده است. نه حدیث مالک را قبول کرده است نه حدیث دیگری ابو سعید خدری که مالک منقطع بود این هم که ابو سعید خدری. و یک حدیث دیگر پیدا کرده است که از راوی دیگری هم هست ربطی به ابو سعید ندارد. فقط همان ذیلش است. من شقّ شق الله علیه. همین ذیل را دارد. این را در بخاری آورده است. بایستی قرار داده است. باب سیزده است به نظرم کتاب احکام. باب من شقّ شق الله علیه. این را بخاری آورده است ظاهراً هم سندش در فطح الباری و در کل بخاری یک راوی را گفته است در کل بخاری همین حدیث را دارد غیر از این ندارد. علی ای حال پس بنابراین روشن شد که این حدیث در این متن در حاکم سه سند دارد سه متن دارد یکیش در موطع مالک آمده است یکیش همین مال ابو سعید خدری است یکیش هم در کتاب بخاری آمده است که بخاری این را صحیح گرفته است. من شقّ شقه الله علیه. انشاء الله روشن شده باشد و قال یعنی قال مالک صحیح الاسناد و لم یخرجها، حالا من در ذهنم الآن کمی باز شبهه کردم. به نظرم یخرجها درست باشد. در اهل سنت یک اصطلاحی است اگر حدیث کامل باشد نقل کنند می گویند تخریج. یک جزء حدیث می گویند اخرج یا به عکس من حواسم خیلی بهر حال لم یخرجها یا لم یخرجها این کاملش است.

بعد ایشان دنبال این بحث آمده است که در دارقطنی هم هست فقط به اندازه فقره اول. بعد در کتاب تمهید هست آن هم سندی دارد و سندش هم اشکال دارد. عرض کردیم پیش اهل سنت اشکالشان این است که این را عبد العزیز در آورده است ثابت نیست. دوسه نفر از او نقل می کنند آن هم اهل اشکالند. و رواه مالک فی الموطع که ما مفصل خواندیم. و عن مالک رواه الشافعی فی مسنده. و این هم به خاطر احترام استاد. تا اینجا در حقیقت اگر دقت کنید خوب بخواهیم بررسی کنیم حدیث در قرن اول در مدینه نقل شده است. یعنی در افکار مردم بوده است حالا یکیش می گفته است ابو سعید عن رسول الله یکی نمی گفته است. افکار مردم بوده است این حدیث لا ضرر و لا ضرار. در قرن دوم که مالک و دروردی و اینها هستند سعی کرده اند مستندش را پیدا کنند. عرض کردم در کتب اهل سنت هم آمده است که مسلمانان در صدر اول یا اصطلاح بنده در قرن اول، وقتی کسی حدیث نقل می کند از سنتی از پیغمبر قبول می کردند خیلی مناقشه نمی کردند. بعد که دروغ زیاد شد شروع کردند به تفتیش عن احوال رجال به اصطلاح همین رجال که ما می گوئیم. این را حدود صد و چهل صد و پنجاه شروع شد به تفتیش که این را چه کسی نقل کرده است این ثقه است یا نیست. پس بنابراین طبق همان قاعده حدیث در قرن اول در مدینه نقل شده است در قرن دوم به دنبال بیان اینکه چه کسی این را نقل کرده است. مالک نقل کرده است از کسی که پیغمبر را درک نکرده است. همان شخص هم دو قصه از عمر به آن اضافه کرده است که از مجموع اینها در می آید که مثلاً مطلب درست است دیگر. از پیغمبر نقل شده است و جناب عمر هم که فتوا به آن داده است و عملاً حکم کرده است. عرض کنم این راجع به این. از دروردی نقل

.....

میکنند که این حدیث درست است ابو سعید خدری الآن منحصر به ایشان است راوی ایشان دو نفر اسمشان برده شده است و هر دو هم محل اشکالند. لذا ثابت نیست. در اهل سنت در قرن سوم دسته بندی حدیث آمد و تنبیه حدیث و ارزیابی حدیث. خوب با این ترتیبی که من به خدمت شما عرض کردم معلوم شد که قرن سوم مشکل درست کرد دیگر. یک چیزی در قرن اول در مدینه مشهور بوده است در قرن دوم مستندش و زیر بنایش و دلیلش ذکر شده است. در قرن سوم آمد قرن تنقیح و تصحیح و پالایش و بررسی کردن گفتند آقا از همه اش بهتر مال مالک است اما این عن رسول الله نیست منقطع نیست. عبد العزیز در آوردی هم که ثابت نشد که آن حرف را زده است. اگر مال ابو سعید خدری بود خوب بود. و یکیش هم عکرمه عن ابن عباس که این خیلی امروشنی ندارد. وقتی آمدند در قرن سوم محاسبات کردند به مشکل برخوردند. حالا مثل احمد بن حنبل این را از ابن عباس قبول کرد. مثل بخاری مثل مسلم اینها قبول نکردند. به همین مشکلاتی که به شما عرض کردم. دقت کردید؟ پس بنابراین یعنی این نحوه تنبیه حدیث اگر در قرن اول بود خیلی مشکلات زودتر حل می شود. در قرن اول نقل بوده است در قرن دوم ذکر مستند بوده است در قرن سوم تنقیح و تصحیح مستند بوده است. آیا این سندها درست است یا خیر اینجا به مشکل برخورد. حالا مثلاً بین وفات بین تألیف خود موطع تا زمان بخاری حدود صد سال است. موطع که امامی مذهب است از بخاری که بالاتر است. چون موطع فقیه هم هست و موطع قبول می کند این را به عنوان حدیث. بخاری به عنوان محدث صد سال بعد قبول نمی کند. زیر بارش نمی رود. استادش هم قبول می کند احمد. ایشان قبول نمی کند. این همان اصطلاحی است که من می گویم یک جریان علمی گاهی ایجاد یک طوفان فکری می کند. خوب از آن طرف هم خط فقها بنا شد خیلی برای این حدیث ارزش قائل شدند. بعضی ها گفته اند ربع فقه بعضی ها گفته اند خمس فقه بعضی ها هم گفتند نصف فقه. خواندیم برای شما روز اول. بعضی ها گفتند نصف فقه بر این است. بعضی ها گفتند کل فقه بر این است. چون بالأخره آن اقامی گفت نصف فقه چون نصفش جلب منفعت است نصفش دفع مشقت است. مضرّه است. نصفش مال لا ضرر است نصفش مال جلب منفعت است. منافی ای که دارد مصالحی که دارد. آن اقا آمد گفت مصالح و منافع هم از باب نفی ضرر است. آن هم مال اینکه ضرر ز بین برود. پس یکی شد کل فقه یکیش شد نصف فقه یکیش شد ربع فقه خمس فقه. قواعد کلیه ای که فقه بر او استوار است. خوب خیلی عجیب است این حالت عجیبی را ایجاد می. این تاریخی را که خدمتان عرض کردم. و عرض کردیم بهر حال اهل سنت راه هایی را رفته اند برای اینکه این مشکل را حل کنند. شبیه این به صورت شدیدترش در ما واقع شد. مثلاً همین فرض کنید مثلاً حدیث لا ضرر این فرض کنید از امام باقر رسیده است در قرن دوم مثلاً از امام صادق. شاید امام باقر هم اوایل قرن دوم بعد عده ای از کتب در قرن چهارم در کتاب ها آمد. من باب مثال می خواهم عرض کنم. آمد در قرن هشتم علامه این قواعد ارزیابی حدیث خوب این بهترین سندش همان است که عبد الله بن بکیر در آن است. که آن هم فطحی است. عده ای از بزرگان

بعد از قرن هشتم مثلاً مرحوم صاحب مدارک به حدیث فطحیه عمل نمی کند. خب این مشکل پیدا کرد. در آن هم این است که آقای خویی نقل می کنند قصه ثمره در آن عبد الله بن بکیر دارد. در این هم که عبد الله بن بکیر دارد اگر در نظر بگیرید آن مشکل را ببینید از قرن دوم و سوم و چهارم در کتاب کافی و دیگران تدوینش آمد اما کی اینها برداشتند تنقیح حدیث و پالایش کردن و ضابطه کردن و مستند سازی؟ قرن هشتم. خیلی فاصله زیاد است. باز اینجا پشت سر هم بود سنی ها نسبتاً پشت سر هم بود. قرن نهم و دهم و ایجاد طوفان و مشکل خب طبق این ارزیابی علامه این حدیث می شود موثق ما هم به بعضی مناسبات قبول نداریم. می خواهم برای نمونه حالا راه های دیگر هم برویم. همچنان که درین ما این حل مشکل به این راه آمد که مثلاً درست است این حدیث ضعیف است اما اصحاب به آن عمل کرده اند. درست است این حدیث صحیح است اما اصحاب به آن اعراض کرده اند. بحث هایی که پیش آمد. صحبت هایی که چند بار توضیح دادیم. بعد از قرن سوم که بزرگان حدیث در سند حدیث اشکال کرده اند عین آن هم پیش اهل سنت پیش آمد. لکن اهل سنت به جای اعراض و قبول عملی روی بحث های حدیثی و رجالی رفته اند. خیلی مهم است که من عرض کردم که به بهانه بعضی از احادیث و بعضی از صحبت ها اصلاً کل تفکر را می گویم که روشن شود آنها چه کار کردند و ما چه کار کردیم. لذا بعد از قرن سوم که حدیث پیش محققینشان مشکل برخورد عده ای گفتند درست است حدیث سنداً مشکل دارد. لکن حسنٌ لغیره. چرا؟ چون شواهد دیگر دارد چند راه دیگر دارد. ما آمدیم گفتیم منجبرٌ. ضعیف لکن منجبر به عمل اصحاب. روشن شد؟ دوره فکری روشن شد؟ ما اینکه گفتیم فتوا، این منجبر هم انجبارش مال قرن سوم و چهارم است. ناظر به قرن سوم و چهارم است که قبول کرده اند. اینها از این راه انجبار نرفته اند. یک چیزی شبیه انجبار. روشن شد چه راهی رفته اند همان راه نقلیات نه فتوا و عمل. از همان راه نقلیات رفته اند مثلاً گفته اند که جای دیگر هم آمده است جای دیگر هم آمده است لکن مجموعه اش به یک درجه صحیح نمی رسد. اما یک کمی پایین تر از صحیح. می گویند حسن باز حسن هم می گویند دو جور داریم. یکی فی نفسه حسن باشد یکیش به خاطر مجموعه شواهد. اسمش را گذاشتند لغیره. عده ای هم گفتند نه مالک نقل کرده است چه کسی نقل کرده است شواهد دارد الی آخره. پس این می شود صحیح لغیره. روشن شد؟ پس معلوم شد که سیر علمی را در دنیای اسلام حالا ما باید چه کار کنیم؟ خب بگردیم دنبال ریشه های کار. اولاً به خاطر وجود اهل بیت خیلی مشکلات برای ما حل است و الا اگر نبودند که خیلی مشکل بود. این که من می گویم برای اینکه شما بتوانید یک دورنمای کلی از کل تاریخ فرهنگ اسلامی دستتان بیاید. فکر دستتان بیاید. الان تقریباً ما می توانیم معظم احادیث، معظم زمینه افکار را ریشه هایش را همین طور که خدمتان عرض کردم پیدا کنید. خیلی واضح و روشن. این ریشه ها واضح و روشن شد. یعنی قرن اول واضح است. قرن دوم واضح قرن سوم واضح قرن های بعد واضح البته این معنایش این نیست که همه که آمده اند. فرض کنید مثلاً ابن حزم. ابن حزم این را قبول نمی کند در بحث همین

بحث دیوار که از مالک خواندیم که چوب در دیوار همسایه بخواند ایشان قبول نمی کند حدیث لا ضرر می گوید این صحیح نیست. لا یصح. منقطع است یعنی بیشتر نظرش به روایت مالک است که این منقطع است و قابل اعتماد نیست. قبول نمی کند. لکن ابن حزم یک عبارتی دارد که قطعاً هم مرادش این نبود. من چون الآن نمی خواهم وارد دلالت شوم. انصافاً من عبارت آن را خواندم یک معنای دیگری خودم به ذهنم آمد. تا حالا هم دیروز بود خواندم عبارت ابن حزم بود صبح خواندم یک معنای دیگری خودم در ذهن، ایشان می گوید که این حدیث لا ضرر باطل است لکن مضمونش صحیح است. یعنی باید مثلاً حاکم کاری کند که ضرر نباشد در جامعه. مضمون کلامش حالا. این منشأ شد که یک تبّهی برای من شود. این را می خواهم الآن بگویم چون ممکن است ده بیست روز دیگر به آن برسیم. من فکر می کنم ابن حزم می گوید اگر بخواهیم از لا ضرر در احکام سلطانی استفاده کنیم احتیاج به لا ضرر نداریم این عقل ما است. خیلی این نکته لطیف است. البته ابن حزم نوشته است این را. ما شاید سی چهل سال لا ضرر یا درس گفتیم یا خواندیم یا مطالعه کردیم. خیلی این معنا چون لطیف به ذهنم آمد که اگر به اصطلاح بنده ساز و کارهای اجرایی، لا ضرر را بکشیم در ساز و کارهای اجرایی، این لا ضرر نیست این امر طبیعی است. ما باید بخواهیم به لا ضرر تمسک کنیم آن را به تشریع بزیم چون عرض کردم مرحوم شیخ الشریعه لا ضرر را به احکام سلطانی زده است. اصرار دارد ایشان توضیح دادم چند روز پیش هم به مناسبتی. چون مباحث لا ضرر را که آخر لا ضرر چیست می لا به لا می گویم که برای شما کاملاً جابفتد. مرحوم شیخ الشریعه و بعد هم مرحوم خمینی هم نظرشان همین بود اصرار داشتند که این جزء احکام سلطانی است. مرحوم نائینی اینها اصرار دارند که این جزء احکام تشریعی است. اجرایی نیست. مثلاً فاغسلوا وجوهکم اگر ضرری شد به لا ضرر برداشته می شود. مثلاً اوفوا بالعقود اگر ضرری شد به لا ضرر برداشته می شود. این می شود تشریع. اجرایی نه در مقام اجرا در جامعه حاکم دارد احکام اسلام را اجرا می کند یک جایی موجب ضرر برای دیگران می شود جلوی آن گرفته شود. در مقام اجرا. مثل دو تا قصه عمر که نقل کردم در کتاب موطع. گفت آقا من اینجا را احیا کرده ام آب آنجا است آبی که من دارم آنجا است از زمین تو رد شود. آن گفت که نه من نمی گذارم. خب راست هم می گوید. می گوید که ملک من است. خواندیم که عمر گفت من از تو شکمت هم شده رد می کنم. تهدیدش کرد و گفت برو انجام بده. به او ضرر نزن. لا یضرک. این در حقیقت فکر می کنم در ذهنش بوده است این اگر باشد خیلی معنای لطیفی است چون می گویم دیروز ما متنبه به آن شدیم یعنی در حقیقت این معنایش این است که مثل مرحوم شیخ الشریعه که لا ضرر را قبول می کند یا آقای خمینی که لا ضرر را قبول می کند. البته آقای سیستانی حفظه الله لا ضررش را تشریعی می دانند لا ضرارش را اجرایی می دانند. احکام سلطانی دو عبارت با هم فرق می کند. صدر و ذیل عبارت. مشهور بین علمای ما مثل نائینی، این آقایان هم که نوشته اند به تشریع زده اند. پس یکی تشریع و یکی اجرایی و یا احکام سلطانی. عبارت خود موطع هم به احکام سلطانی زده است. سه

قصه آورده است یکیش می خورد به تشریع. دو تاش می خورد به احکام سلطانیه. ظاهر عبارت ابن حزم این است که اگر بخواهیم از لا ضرر برای احکام سلطانیه، گفتم چون ننوشته اس این حرفها را مراجعه هم بکنید نیست. این از کلام ان من به ذهنم امد. معنای لطیفی است روی آن فکر کردم خیلی لطیف است. یعنی اگر ما مثل شیخ الشریعه قائل شویم که لا ضرر ناظر به احکام سلطانی است، ما حقیقتا لا ضرر را قبول نکردیم. در حقیقت قبول نکردیم دیگر. چون یک امر طبیعی است که در جامعه آن وضع اجتماعی را نگاه می کند در قوانین. می گوید این می خواهد تصرف کند در زمین دیگران جوی آب را از زمینش رد کند. می گوید من راضی نیستم. خب راست هم می گوید ملکش است راضی نیست. مخصوصا آقایان می دانند که یک کشاورز برای اینکه زمینش را شکل دهد باید یک شکل خاصی بکند. می گوید تو جوی آب را می کشی جایی که به درختان من ضرر می رساند. من راضی نیستم. این گفته است که نه یک کاریش کن که ضرر هم نرساند. مثلا تو شکل باغ و باغچه و زمین را بریز ما از یک جایی جوی آب را رد می کنیم که به تو ضرر نرساند. می گوید نه من راضی نیستم. عمر می گوید که نه خب تو راضی باشی یا نباشی این زمینی است که احیا کرده است یک تکه زمین را احیا کرده است مخصوصا آن زمان. بادست و بیل و گاو و این زمین را مخصوصا مدینه که خیلی قسمت هایی اش حرّ است اگر الآن بقیع را هم دقت کنید از این سنگ های سیاه زیاد دارد. سنگ آتش فشانی به آن می گویند. سنگ های درشت سیاه دارد. نه خیلی درشت. به آن می گویند حرّه. حره یعنی سوخته. از حرارت است دیگر. این زمین را آماده کردن اطراف مدینه کار آسانی نیست انصافا کار سختی است. این درست کرده است و آماده کرده است آب می خواهد بکشد. آب هم مال خودش است. این می گوید تو داری کار اشتباهی می کنی از قانون ملکیت خودت می خواهی از حق ملکیت خودت می خواهی ضرر بزنی. من جلویش را می گیرم. من اجازه می دهم که این آب رد شود. این اگر درست باشد این چون جدید است من گفتم زودتر بگویم بعد از اینکه رسید به معنا. این خیلی به نظرم می گویم ایشان هم ننوشته است. یکدفعه من دیروز به ذهنم رسید که خیلی نکته لطیفی است. از نظر قانونی هم خیلی لطیف است که اگر بگویم لا ضرر مال احکام سلطانی است این اصلا تعبد نمی خواهد. این قانون طبیعی است. شما وقتی لا ضرر را قبول می کنید که مشکل برای تو درست می کند که آن را به تشریع بزنی. میلا فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق. لا ضرر الا مع الضرر. لا تغسلوا. اوفوا بالعقود الا مع الضرر لا اوفوا بالعقود. پس در حقیقت خیلی اگر راست باشد این احتمالی که من عرض می کنم روی آن فکر کنید خیلی لطیف است جواب کسانی که این را احکام سلطانی گرفته اند. یعنی کسی که بیاید لا ضرر را من گفتم الآن زودتر بگویم لا ضرر را جزء احکام سلطانی بگیرد در حقیقت لا ضرر را قبول نکرده است. بعباره اخری چون این تعبدی نیست. این امر عقلی است. امر عقلایی است. این تعبد نمی خواهد.

پاسخ: چون شارع باید بگوید. می گوید من وقتی می گویم لا ضرر به تمام احکام من می خورد.

سؤال: خب ما درک می کنیم شارع به اصطلاح ارشادمان می کند.

پاسخ: نه ببینید ارشاد نمی کند جعل دارد می گوید ارشاد نیست. می گوید تمام احکامی که دارید مثلاً الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین الا مع الضرر. تمام احکام را بگیر قرآن را بگیر. تمام احکام الهی را بگیر لا تخرجوهن من بیوتهن، در ایام عده بیرون نکنید الا مع الضرر. اگر ضرر بود بیرونش کنید. البته آنجا دارد الا ان یاتین بفاحشه مبیته. آنجا دارد. اما لا ضرر هم که می آید اگر ضرر بود خوب دقت کنید پس حقیقتاً لا ضرری را که محل کلام، اگر مراد ابن حزم این باشد خیلی فقیهانه به نظر من انصافاً باید قبول کنیم خیلی دقیق من این معنا را نفهمیدم اما خود روایت به ذهنم آمد این را خیلی رویش تدکید می کنم چند بار دارم تأکید می کنم چون خیلی معنای ظریفی است. یعنی در حقیقت اگر نائینی یا آقای خویی مثلاً لا ضرر را قبول می کنند نکته اش چون به تشریع برمی گردانند اما اگر ما آمدیم احکام سلطانیه قبول کردیم آن که شیخ الشریعه می گوید و بعد هم عده ای قائل شدند یا حالا نصفه اش را که آقای سیستانی قائلند لا ضرارش را آقای سیستانی قائلند این اگر ما آمدیم قبول کردیم در حقیقت این تعبد نیست. تعبد شرعی نمی خواهد سیره عقلایی است. لذا هم اگر دقت کنید مطلبی که از عمر نقل می کنند عمر نگفت قال رسول الله لا ضرر ولا ضرار. همان طبیعت خودش. این آقا آب می خواهد به زمینش بکشد شما درست است که مالکی اما این مالکیت هم یک حدی دارد تو نمی توانی دیگران را اذیت کنی. تو دیوار کشیها و جدول کشی هایت را بکن کارهایت را انجام بده ما یک جوری که به زمین تو ضرر نرساند به درخت هایت ضرر نرساند آب را از جای چشمه ای که دارد به زمینش می کشیم. این می خورد به ساز و کارهای اجرایی. یا احکام سلطانی. ابن حزم می گوید این عقلی است. دلیل نمی خواهد این روایت نمی خواهد.

سؤال: آقای محقق داماد که قواعد فقهشان این بحث را مطرح می کنند بعد می گویند ضرار را به معنای سوء استفاده از حق می گیرند. یعنی می گویند آن جایی که طرف یک حقی دارد به استناد حقی که دارد می خواهد به دیگری ضرر برساند. اینجا شاید بشود که بگوییم که بحث در واقع می شود روایت اینجا می تواند جای داشته باشد

پاسخ: من نمی خواستم بخوانم چون در این کتاب آخر بحثش بعد از سند یک بحثی هم راجع به معنای ضرر و ضرار کرده است یک مقداری هم اینجا می گوئیم بقیه اش را انشاء الله خودمان. حالا آن بحث دیگری است.

.....

حدیث دیگری که هست حدیث ابی هریره. و اما حدیث ابی هریره فاخرجه بله دارقطنی سندش را آورده است و اشکال هم کرده است. عن ابی هریره مرفوعا. فعلا یک سند بیشتر ندارد مصدر به آن کتاب دارقطنی است. لا ضرر و لا ضروره. این هم داریم. ما فعلا در کتب اهل سنت جای دیگر هم من دیده ام شاید ایشان منحصر به همین کتاب دارقطنی شاید من در دارقطنی دیده ام غیر از این کتاب جای دیگر هم دیده ام. اما بهر حال از ابو هریره نقل شده است که لا ضرر و لا ضروره. دیگر نمی دانیم لا ضرر و لا ضروره یعنی چه. این طور این عبارت نقل شده است. خود من می گویم حالا ما خود ما به همه چی تعلیق می زنیم. خود بنده به ذهنم آمده است که اینجا هم به خاطر همان مشکل خط کوفی این در می خواهیم بیاوریم در یکی از کتب لغت آن هم صحاح است حالا نمی دانم لسان العرب است یا صحاح. یکی از این کتب لغت چون بحث لغوی اش را بعدا می خوانم الآن در ذهنم مصدرش نیست. یکی از این کتب لغت نقل می کند یقال. از این عبارت معلوم می شود که اصلا این ضرب المثل عرفی بوده است. چون ببینید بعد هم بحث می کنیم ما در خود قرآن لا تظلمون و لا تُظلمون داریم. نه ظالم نه مظلوم. در باب ربا. و لکم رؤوس اموالکم. و ان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تُظلمون. این را ما در قرآن داریم. از این عبارت لغوی حالا صحاح است کدام یکی از این کتب است دارد یقال. از این تعبیر یقال در می آید که این جزء ضرب المثل ها بوده است. به عنوان حدیث نقل نمی کند. چون حالا انشاء الله بعد هم، حالا اینجا می گوئیم مرحوم شیخ صدوق در جلد چهارم من لا یحضر، یک بابی گذاشته است باب الالفاظ اللتی لم یسبق رسول الله، قبل از پیغمبر کسی این را نگفته است. مثلا الفاظی است که فقط پیغمبر آورده است. ایشان لا ضرر و لا ضرار را اینجا نیاورده است در این باب. شاید در ذهنش بوده است که این قبل از پیغمبر هم بوده است. دقت کنید این لا ضرر و لا ضرار اگر این مطلب درست باشد معلوم می شود یک تعبیر عرفی بوده است اصولا. انما الکلام این تعبیر عرفی وقتی شارع و مقنن بیان کند معنای شرعی می گیرد. همان تعبیر عرفی. این لسان رسول الله باشد در این فضای قانونی حکم قانونی می گیرد. روشن شد؟

سؤال:

پاسخ: لسان که از صحاح می گیرد. در آنجا دارد یقال لا ضرر و لا ضرار. آنجا این جور دارد. الآن تصادفا بنا بود نگاه کنم حتی شرح شافعی رضی و وزن فاعول و فاعوله. ها که برای تأکید است. فاعول و فاعوله چون این وزن ها بعضی هایش خیلی خاص هستند مثل عاشورا و تاسوعا دیگر لفظ دیگری نداریم. مثلا سامونا نداریم. حالا وارد بحث صرفی و نحوی اش نشوم لغوی اش. دنبال این بودم که این بحث ضرار و لا ضرر و لا ضرار را در کتاب صحاح نقل کرده است. یقال لا ضرر و لا ضرار. احتمال می دهم اصلش این بوده است لا ضرر و لا ضرار. و احتمالا لا ضرر یعنی خودت تحمل ضرر نکن. ضرر از کسی قبول نکن. لا

ضاروره به کسی ضرر نرسان. ضاروره ضرری که به دیگران می رسد. احتمالا ابو حریره هم لا ضرر و لا ضاروره، چون ضروره و ضاروره در خط کوفی مثل هم نوشته شده است. ما الآن متنی به نام لا ضروره نداریم الا همین متن ابو هریره. منحصر به این است. در متون دیگر ما این را نداریم

سؤال: صحاح می گوید که لا ضرر علیک و لا ضاروره. علیک هم دارد

پاسخ: دارد؟ همان ضرر یعنی بر خودت و ضاروره یعنی بر دیگران. ظاهرا این طور باید باشد.

سؤال: لسان العرب می گوید بمعنا واحد. می گوید همه اینها به یک معنا است

پاسخ: ضرر و ضاروره؟

سؤال: بله آقا

پاسخ: لسان العرب کمتر دارد.

سؤال: ضیر و ضرّ و ضرر و ضاروره می گوید بمعنا واحد

پاسخ: اشتباه کرده است. البته لسان العرب خودش دارد مطالبی اما کم است. بیشتر مطالبش را از پنج مصدر گرفته است. یکیش هم

ابن اثیر نهاییه است. تصریح می کند در. این را اشتباه معنا کرده است. این حرفش اشتباه است.

این راجع به متن دیگری که چون متون را می خواهیم به اصطلاح بخوانیم این متن لا ضرر و لا ضاروره فکر می کنم همین ضاروره

باشد. ضروره معنا ندارد.

و اما حدیث ابی لبابه فراه ابو داود البته ابو داود هم جزء همان صحاح است لکن در بحث مراسیلش. سند آورده است عن النبی قال لا

ضرر فی الاسلام و لا ضرار. اینجا کلمه فی الاسلام را دارد اما چون خیلی وضع روشنی ندارد بعید است این منشأ شهرت برای بعد شده

باشد. و اما حدیث ثعلبه بن مالک فرواه طبرانی فی، اینهای که من می خوانم برای اشاره به اینکه اینها می گویند این مجموعه شواهد حالا

در قرن بعد از سوم می رساند به حسن لغیره یا صحیح لغیره. لا ضرر و لا ضرار. این یکی هم لا ضرّ و لا ضرار است. ثعلبه بن مالک قرطی.

از بنی قریظه بوده است نسبت به آن می گفتند قرطی لا ضرّ و لا ضرار است. می ماند و اما حدیث جابر. به اصطلاح البته اینها مدنی هستند

اینها البته ابو هریره در مدینه بوده است آنها هم که در مدینه بوده اند. ببینید فرواه طبرانی فی معجمه معجم وسیط معجم وسط سندش را

نقل می کند این هم تقریباً مثل همان حدیث ابولبابه است. اصلش این بوده است اینجا دقت کنید اینها که هستند در سند حدیثا حبان بن بشر القاضی حماد بن سلمه از راویان حدیث در قرن دوم از فقها و قضات هستند. حالا دیگر وقت هم تمام شده است. اقایان خواستند مراجعه کنند.

من معتقدم از قرن دوم در دنیای فقه و برای قضات این متن آمد. یک مقدار پیش هم با آن است. البته آنجا داشت ابولبابه اینجا دارد که ابی لبابه آنجا دارد نه واسع بن حبان عن جابر. قال قال رسول الله لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام. آنجا هم فی الاسلام داشت. این خط این را به آن اسلام را اضافه کرد. در متن حدیث این اضافه را ما در قرن دوم می بینیم. و افرادی که راوی حدیث قاضی هستند یا فقیهند مثل حماد بن

و این نشان می دهد که آن متن حدیث لا ضرر ولا ضرار را می خواستند از حالت عرفی خارج کنند. کلمه فی الاسلام اضافه شد این شد راجع به مقام تشریع. دیگر به احکام سلطانی نمی خورد. نکته فنی برایتان روشن شد؟ با آوردن کلمه فی الاسلام دیگر اینکه احتمالاً مراد احکام سلطانی باشد ساز و کار اجرایی باشد نمی خورد. با کلمه فی الاسلام خورد به مسئله تشریع و عرض کردیم هدف فقها از آوردن علمای ما لا ضرر در حقیقت همین است که مرحوم نائینی می گویند و آقای خویی که بخورد به مقام تشریع. و لا اگر بخورد به احکام سلطانی ممکن است بگوییم اصلاً احتیاج به آن نداریم. این طبیعت احکام اجرایی این طور است. حاکم تصمیم می گیرد که فرض کنید مثلاً می گوید که این خانه اینجا را می خواهیم ساختمان به قول معروف می خواهیم پست برق بزنیم. می گویند اگر مالک هم راضی نباشد به زور از او می گیرند. میگویند من می گوید نمی شود مصلحت اجتماعی است باید اینجا پست برق بزنیم می خواهید راضی باشید یا نباشید. دقت می فرمایید؟ پس بنابراین در حقیقت آن ریشه فی الاسلام از قرن دوم و توسط راوی ای که از قضات و فقها است. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و بعد در کتب فقه همین جا افتاد. این روز ما یک روزی خلاصه بحث را گفتیم باید دو مرتبه آن خلاصه را بگوییم. در کتب لغت و در کتب حدیث، لا ضرر و لا ضرار است. در کتب فقه و طبیعتاً هم اصول لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. در کتب فقه بیشتر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام جا افتاد. با اینکه اصل ندارد. اما اصلش در کتب حدیث همان لا ضرر و لا ضرار است. البته در اینها ما لا ضرر و لا ضرار خواندم حالا یا من توجه نکردم یا ایشان. یکی از اینها که به نظرم در کتاب ابن ماجه است اضرار هم هست. پس چهار تا تقریباً ما متن داریم. لا ضرر و لا ضرار. لا ضرر و لا اضرار. لا ضرر و لا ضروره. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. و وضع اینها هم انشاء الله روشن شد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين